

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

دیروز در تتمه بیان مرحوم نائینی، تعریف ایشان راجع به فرق بین قضیه خارجیّه و حقیقیّه، عرض شد. آنچه که واقعیت قضیه شخصیّه است (قضیه خارجیّه غلط است) ملاک در قضیه خارجیّه در تعلق تکلیف است بر شخص، نه تعلق تکلیف به ملاکاتی که در قضیه حقیقیّه تکلیف بر آن ملاکها تعلق گرفته است، طبیعی است وقتی که مولا حکمی را انشاء می کند در مقام انشاء موضوعی را برای این حکم در نظر می گیرد که این موضوع دارای ماهیت و شرایط و تعریف خاصی است و حکم را بر آن اساس مترتب می کند.

فرض کنید وقتی که وجوب را می خواهد متعلق کند به صوم طبعاً صوم را در نظر می گیرد به عنوان امساک من اول الفجر الی الغروب این موضوع را با حدود و صغورش در نظر می گیرد، در زمان سابق ممکن بود همین امساک را از اول فجر تا فجر دیگر هم امتداد بدهد ولی در شریعت رسول الله صلی الله علیه و آله آن صوم منسوخ شد، صوم جدید صومی است که از اول طلوع فجر باشد تا وقت غروب این به اصطلاح صوم به معنای امساک و حدود و صغورش هم مشخص است، امساک از چی؟ امساک از اکل، امساک از فرو بردن دود و دخان، سیگار کشیدن، موجب بطلان است چون انسان دود را در گلوی خودش فرو می برد غبار غلیظ موجب بطلان است چون انسان دود و بخار را به گلوی خودش وارد می کند سرزیر آب کردن خب این موجب بطلان است و همین طور سایر مبطلاتی که شارع امساک را در این زمینه به عنوان موضوع برای تعلق تکلیف قرار می دهد این امساک را با این کیفیت خود امساک فی حد نفسه که موضوع نیست بالاخره امساک یعنی کف نفس این کف نفس از چی؟ آن کف نفس متعلق می خواهد کف نفس از اکل، شرب، کذب بر خدا و رسول و سایر موارد مثل نکاح و امثال ذلک این کف نفس از این موارد خودش می شود موضوع تعلق برای حکم یعنی شارع، این موضوعی که حاصل شده بسته شده جمع شده و در این وضعیت قرار گرفته این را بعنوان یک طبیعت کلیه و یک ماهیت کلیه در نظر می گیرد و حکم را روی آن بار می کند، می گوید يجب علیک الصوم این می شود قضیه حقیقیّه.

در قضیه خارجیّه مرحوم نائینی می فرمودند: اصلاً کاری به این ندارد که این موضوع خارجی محقق بشود و هر وقت محقق شد حکم مولا هم برایش محقق بشود، در قضیه خارجیّه مساله به علم مولا برمی گردد گرچه اصلاً شرایطی هم برای موضوع باشد و موضوع هم محقق نشده باشد، همین که مولا از خواب بلند شود یک دفعه دنگش بگیرد که فلان حکم را نسبت به او بکند مطلب تمام است خیال کنید که الان موضوع برای او محقق است می گوید يجب علیک الصوم در حالی که این بی چاره سرطانی است صوم بگیرد می میرد باید

هزارتا غذا و دوا و فلان بخورد خیال می کند خوب شده است می گوید من باب مثال يجب عليك اذهاب الی کذا در حالتی که این طرف دیشب خورده زمین و دیسک گرفته و ستون فقراتش عیب پیدا کرده گفته اند مستقیماً، اصلاً نمی توانی از جای تکان بخوری اما این از این مسائل اطلاع ندارد فقط چون دیشب دیده سُر و مُر و گنده دارد راه می رود گفته الان هم حالش خوب است بلند شود برود تکلیف را انجام بدهد دیگر خبر از بالا و پایین مکلف ندارد که ممکن است ایراد پیدا کرده باشد و بواسطه آن ایراد نتواند که آن را انجام بدهد. همین وجود علمی تحقق موضوع در نفس مولا کفایت برای تعلق حکم می کند.

ایرادی که عرض کردم نسبت به این قضیه این است که با تعریفی که شما نسبت به قضیه حقیقه می کنید که در قضیه حقیقه خود موضوع به وجوده خارجی متعلق برای حکم است نه به وجود علمی و در قبالش وجود علمی را برای تعلق تکلیف کافی می دانید پس الان اختلاف انداختن بین قضیه خارجی و بین حقیقه خلاف است در قضیه خارجی همان طوری که موارد نقضش را عرض کردیم که اصلاً تعلق تکلیف به این فرد باطل است در حالتی که ایشان این را باطل ندانستند و اصل این که در قضیه خارجی مولا با موالی دیگر فرق می کند و بحث ما اصلاً در اصول به مولای عارف به احوال و اوصاف و موضوع و مشرف بر جوانب است و با موالی دیگر تفاوت می کند و این بحث نباید در این جا آورده بشود ولو این که مولا اشتباه کند با تمام این حرفها با تعریفی که شما در قضیه حقیقه می آورید این تقابل معنا ندارد در قضیه حقیقه شما می گوید که مولا آن موضوع خارجی را مدنظر قرار می دهد و در قضیه خارجی می گوید نه آن وجود علمی موضوع برای مولا مصحح برای حکم است نه وجود خارجی و موضوع.

لذا عرض کردیم که وجود مولا را که شما می خواهید در نظر بگیرید. این قضیه خارجی در این جا چه تفاوتی می کند با قضیه حقیقه؟ بر فرض که مولا هم مولای عالم بالغیب و مشرع هم نباشد این که شما آمدید بین یک قضیه خارجی و حقیقه فرق گذاشتید و این را از او جدا کردید، چه دلیلی دارد خب قضیه خارجی اگر قرار باشد به همان ملاکی قضیه خارجی تحقق پیدا کرده باشد که به آن ملاک قضیه حقیقه تحقق پیدا کرده است الا این که در قضیه حقیقه مساله عام و سعی است و حکم روی موضوع بالفعل و مقدر رفته است. اما در قضیه خارجی حکم روی موضوع بالفعل رفته چه تفاوتی در این جا کرده؟ چطور وجود علمی مورد لحاظ است این قضیه خارجی که شما در این جا ترسیم کردید چه فرقی با حقیقه پیدا کرد؟

الا این که این قضیه خارجی یکی از مصداق حقیقه است اگر قرار باشد مولا وجوب حج را معلق بر استطاعت و بلوغ و عقل بداند بر این سه مساله معلق بداند چه فرقی می کند که بگوید يجب علی الناس يجب علی مله الاسلام حج بیت الله الحرام من كان بالغاً عاقلاً مستطیعاً یا این که آن وقت در این مورد بگوید چون شما الان این موضوع برایتان محقق شده يجب عليك چون در شما محقق نشده لا يجب عليك چون در شما

محقق شده يجب عليك چه بگويد يا نگويد در اين قضيه چه فرقى مي كند جناب نائيني؟

حالا شما مصحح امر مولا را وجود علمي بدانيد خيلي خوب مولا اصلا علام الغيوب است اصلا مي گوييم چه فرقى كرد قضيه خارجيه با حقيقيه هر دوي اين ها كه صاحب ملاك و صاحب تحقق موضوعند الا اين كه در يكي از آن ها موضوع خارج مورد نظر است فعلي و مقدر و در يكي موضوع چيست؟ موضوع معلوم مولا آيا مولا در قضيه خارجيه شرط ديگري را اضافه کرده که شما اين را نمي گوييد.

اگر مي گفتم ما بحث ديگري با شما داشتيم شما مي گوييد آنچه كه موضوع در قضيه خارجيه است همان معلوم بالذات مولا است همان وجود علمي مولا موجب تحقق قضيه خارجيه است گرچه در خارج اصلا آن موضوع نباشد گفتند ديگر گرچه در خارج مولا اشتباه و خطا کرده باشد ما مي گوييم مولا علام الغيوب نه، همين مولاي عادي اصلا بحث را مي برسم در مولاي عادي مشهدي غضنفر، مشهدي غضنفر چندتا كارگر دارد دارند توي مزرعه اش جو و گندم مي كارند اين آقاي مشهدي غضنفر مي شود مولا آن كارگرها هم مي شوند عبيد (بعد از اين همه بيا و برو مولايمان شده مشهدي غضنفر) اين جناب آقاي مشهدي غضنفر آمده مي خواهد امر كند، يك وقتی به اين كارگرها مي گوید آقا جان هر وقتی كه اين زمين احتياجي به شخم داشت شخم بزنيد هر وقتی كه اين زمين احتياجي به كود داشت كود بدهيد هر وقتی كه اين درخت ها احتياجي به آب داشتند آب بدهيد هر وقتی كه احتياج به هرس داشت هرس بكنيد هر وقتی كه احتياج به چه داشت چه داشت اين مسائل را بعنوان شرايط و موضوعاتي كه در تحقق هر کدام از اين موضوعات تكليفي در آن موقع متوجه اين خدمه و زراع خواهد شد به نحو عموم ذكر مي كند الان اين زمين احتياجي به شخم ندارد پس بنا بر اين اين موضوع براي شخم زدن در اين جا محقق نشده بسيار خوب ولي احتياج به كود دارد چون اين شرايط محقق شده است نياز اين ارض و وضعيت و اين زمين به كود شده است پس بنا بر اين بر همه اين چند خدمه واجب است كه بروند كود بياورند و به اين زمين بدهند خب الان احتياجي به هرس شدن دارد يا ندارد؟ موضوع براي هرس شدن الان فعلييت ندارد دوماه ديگر موضوع فعلييت پيدا مي كند پس الان حكم به وجوب براي هرس شدن موضوعيت ندارد پس حكم هم ندارد. حالا اين مولايي كه آمده حكم براي هر کدام از اين ها را معلق کرده است بر تحقق آن موضوع، مي آيد به اين پنج نفر مي گوید كه همين امروز هم شخم بزنيد هم كود بدهيد قضيه خارجيه است گفتيم فقط علم مولا در اين جا شرط است گرچه وجود خارجي نداشته باشد حالا وقتی مولاي ما بشود مشهدي غضنفر مي گوید هم شخم بزنيد هم هرس بكنيد اين مولا با مولاي علام الغيوب خيلي فرق مي كند وقتی مولا غضنفر باشد در وقت شخم زدن مي گوید هرس هم بكن آخر اي احمق وقت شخم زدن به هرس چه ربطی دارد اين مي گوید الان شخم بزن كود بده، آب بده، هرس هم بكن خادم مي گوید آقا ديشب با زنت دعوايت نشده؟ آخر اين زمين اگر وقت هرسش است ديگر وقت شخمش نيست شخم بزنيم همه اين گياه و فلان و ...

می‌روند آن تو اگر وقت هرس است پس وقت شخم نیست.

می‌گویند من مولا هستم به تو مربوط نیست اگر من مولا هستم می‌گویم هم باید شخم بزنی هم باید هرس بکنی این بدبخت چه کند؟ می‌گویند بسیار خوب چون مولا هستی ما این را عمل می‌کنیم و این زمین را اول شخم می‌زند همه آن گیاه هائی که در آنجا بود می‌رود توی زمین، مولا فردا می‌آید ای داد ای بیداد نگاه کن تمام این زحمات چندماهه خرج‌هایی که شده همه رفت توی زمین و تمام شد چوب را بلند می‌کند می‌زند توی سر این خدام، ای پدر سوخته‌ها، چرا این طور کردید؟ می‌گویند؛ خودت گفتی، من گفتم؟ این کار را شما کردید و باید کتک را بخورید این مولا کیست؟ مولا مشهدی غضنفر است وقتی مشهدی غضنفر باشد بین شخم زدن و بین هرس کردن فرق نمی‌گذارد. جناب شیخنا، پس نباید آدم دنبال مولایی برود که بین شخم و هرس فرق نگذارد نه، دنبال مولایی برود که وقت شخم بگوید بزن وقت آبیاری بگوید آب بده وقت هرس کردن بگوید هرس کن وقتی که نیازی به مراقبت دارد برو مراقبت کن وقتی که نیاز دارد به علف‌های هرزه را تمام این‌ها را در وقت خودش تشخیص بدهد و هر کدام را امر مناسب با آن وقت بر انسان بار کند نه چیزی را که در تحت طاقت ما نیست و در تحت اختیار خودش است. و بعد وقتی این طور شود آی شما کردید چوب را بردارد بزند توی سر این‌ها شما باعث شدید که این زراعت من برود زیر خاک شما.

پس بنابراین اگر بنا بر فرمایش شمای مرحوم نائینی که می‌فرمائید این مولا می‌تواند بگوید شخم بزن هم بگوید هرس بکن! جناب نائینی که این حرف را می‌زنی عواقب فتوایت را ببین چیست؟ وقتی که کسی یک فتوایی اصولی صادر می‌فرماید قضیه‌اش هم همین است ایشان می‌فرمایند که همان وجود علمی کفایت می‌کند که مصحح برای حکم باشد گرچه مولا غلط کند در تقریرات مطالعه مگر نکرید گرچه مولا اشتباه هم بکند بکند همین وجود علمی کفایت می‌کند خوب وجود علمی کفایت می‌کند این بدبخت چکار کند؟ او که نمی‌تواند انجام بدهد چه کار کند؟ همین‌طور آدم که حرف نمی‌زند یک مقدار فکر می‌کند این وجود علمی که شما می‌گویید اگر این مولا که این حرف را می‌زند می‌گوید الان بروید انجام بدهید این وجود علمی مترتب بر همین ملاکات است می‌گوید چون این ملاکاتی را که من برای این ملاکات حکم وضع کردم الان پیش من وجود خارجی پیدا کرده است. پس باید بروی انجام بدهی خوب این چه فرقی می‌کند با قضیه حقیقه؟ این که یکی شد در قضیه حقیقه می‌گویند که اگر این زمین احتیاج به شخم داشت شخم بزنی الان می‌گویند این زمین احتیاج به شخم دارد برو شخم بزن چه فرقی کرد؟ این همان شد.

وجود علمی کردن مساله را با قضیه حقیقه مساله را فرق نمی‌اندازد وجود علمی همان تحقق موضوع است منتهی در نفس مولا هیچ تفاوتی ندارد یعنی مصداق برای قضیه حقیقه به خیال مولا محقق است. حالا چه بگوید چه نگوید باید برود تفاوتی ندارد مولا در قضیه حقیقه مساله را به اختیار مکلف گذاشته الان

اختیارش را در دست خودش گرفته آن موقع گفته اگر این موضوع در خارج تحقق پیدا کرد باید این کار را بکنی الان گفته چون موضوع تحقق پیدا نکرده برو بکن نمی گوید موضوع تحقق پیدا نکرده و برو بکن این دیوانه است نه در خیالش این است که شخم و هرس هر دو را با هم می شود انجام داد مولای ما مشهدی غضنفر است چون در خیالش تحقق موضوع محقق شده است می گوید برو بکن این ایرادی است که بر این مبنا بر فرق گذاشتن بین قضیه خارجی و حقیقه بر مطلب مرحوم نائینی از این نقطه نظر وارد می شود که بین قضیه خارجی با قضیه حقیقه هیچ فرقی نیست قضیه خارجی همان مصداق قضیه حقیقه است الا این که مکلف مخصوص بالخطاب شده است و اگر مولا می دانست که این شرایط برای مکلف محقق نیست حکم هم نمی کرد می شود مولا یک حکمی بکند به مکلف در حالی که هنوز شرایط موضوع و تحقق موضوع برایش نیست می شود؟ این معنی ندارد.

پس بطور کلی طرح این مطلب که قضیه خارجی قضیه ای است که حکم رفته است روی مکلف به لحاظ علم مولا این غلط است. چه قضیه ای می شود قضیه خارجی بنا بر فرمایش شما که می گوید حکم قابل سرایت نیست؟ این آقایان قضیه خارجی حکم رفته است روی شخص مکلف یعنی مولا شخص مکلف را مخصوص بالخطاب قرار داده است در حالی که احتمال عدم تحقق ملاکاتی که در قضیه حقیقه وجود دارد در نزد این مکلف تحقق ملاکات ثابت نشده باشد در عین حال باز مولا با علم نه بدون علم مثل این که شما گفتید با علم به عدم تحقق بعضی از این شرایط باز در عین حال امر می کند این می شود قضیه شخصی یا خارجی بنا بر فرمایش شما.

لذا وقتی که می گوید يجب عليك الحج اذا كنت بالغا و عاقلا و مستطیعا و استطاعتش را هم به همان مطالبی است که ذکر کرده به یک شخص با وجود عدم استطاعت می گوید يجب عليك الحج این می شود قضیه شخصی با این که مؤونه برای سفر ندارد می گوید يجب عليك الحج باید پیاده بروی خودت می دانی مولا من که خر ندارم مگر من گفتم خر داشته باش من آنی که به تو گفتم این که يجب عليك الحج تمام شد مولا من مؤونه برای قوت زن و بچه ندارم مگر من گفتم داشته باش من شرایط برای سفر ندارم من به تو می گویم يجب عليك این می شود قضیه شخصی، این آن قضیه ای است که ما نمی توانیم از مکلف به مکلف دیگر سرایت بدهیم.

در قضیه شخصی ای که شما می فرمائید و درست هم می فرمائید جناب نائینی که در قضیه شخصی قابل سرایت نیست تعریفش هم درست بگویند نه این که در مولا همان علم به موضوع وجود علمی در آنجا شرط است نخیر در مولا که ولو اشتباه هم بکند دیگر اشتباه بکند در این جا نمی توانید بگویند برای مولا خود آن مکلف مخصوص به خطاب است به ملاکات خودش نه به آن ملاکاتی که در قضیه حقیقه آوردی آن ملاکاتی

که شما در قضیه حقیقه آوردید اگر مولا بلحاظ وجود علمی آن ملاکات یک نفر را مقصود خطاب بکند این جا قضیه خارجی نیست. همان مصداق قضیه حقیقه است تفاوتی ندارد به مولا می گوید چه می گفتی چه نمی گفتی بر من واجب بود، هنر کردی، اولاً بالغ هستم، خب این که بالغم، عاقلم، این که حالا باید تحقیق کرد عاقل است، نیست. مستطیع هم هستم، بله پول دارم، می توانم بروم فیش حج بخرم و حتی استطاعت هم دارم که از کشور ثالث بروم می گوید خیلی خب چه به من می گفتید چه به من نمی گفتی حج بر من واجب بود حالا چرا به من گفتی؟ مولا می گوید خیلی ممنون، ما را دوست داری مقصود به خطاب کردی در این جا چیزی اضافه نشود که یکی بشود قضیه خارجی یکی بشود قضیه حقیقه مصداق قضیه حقیقه محقق است ما چه چیزی در این جا اضافه داریم آن اضافه ای که آمده این قضیه را خارجی کرده آیا علم مولا است؟ علم مولا به وجود خارجی است خارج هم محقق است و این هم مصداق برای آن است نمی گفت هم باید برود اگر علم مولا تعلق وجوب بر ملاکاتی است که خودش گفته غیر از این چیز دیگر نیست اگر همین است که وجوب تعلق گرفته بر این موضوع، پس بنابراین باید خودش هم بپذیرد که ولو این که به او گفته است یجب علیک الحج چون ملاکات تفاوت نکرده لا یجب الحج و هذا تناقض یعنی در نفس تعلق وجوب به مکلف بعنوان تحقق ملاک چون فرض وجود علمی است نه وجود علمی نسبت به ملاکات دیگر نه فرض ما همان ملاکاتی که در قضیه حقیقه است می گوئیم در این محقق است فقط تحقق است هیچ چیز دیگری نیست فرق بین او این است که متحقق الوقوع و مقدرالوقوع که متحقق الوقوع است در نفس موضوع هیچ چیز دیگر تغییر نمی کند خب این که موجب قضیه خارجی و حقیقه شدن نیست مصداق آن است این که دیگر قابل سرایت نیست آن هم باید برود اگر این گفت باید بروی گفت مکه آره مولا به من گفت برو مکه گفت یجب علیک الحج گفت مستطیع هستی یا نه؟ گفت آره گفت من هم باید بروم پس چرا شما می گوئید قابل سرایت نیست مگر این که بگوئیم نه مولا این اختصاص حکم را به مخاطب خاص به یک ملاکاتی دیگر، آن یک مطلب دیگر است آن شد.

پس قضیه حقیقه در این جا چیز دیگر شد دیگر ربطی به آن ندارد پس دیگر نگو در قضیه حقیقه ملاکات فعلیه و مقدره موجب است نه در قضیه حقیقه یک ملاکات دیگر است در قضیه خارجی یک ملاکات دیگر است ما این را قبول داریم اشکال ندارد ولو این که طرف فلج هم باشد باید برود مکه می گوئید من می خواهم تو بروی مکه فلج هستی بگذارند روی دوش و یا علی باید بروی حج را انجام بدهی.

در قضیه وجوب جهاد مگر جهاد بر مردان واجب نیست بر زنان جهاد واجب است؟ نه واجب نیست بر زن جهاد واجب نیست ولی اگر جان امام علیه السلام در خطر باشد بر همین زن هم می شود واجب، این جا فرق می کند در یک مورد خاص هم ممکن است همین برای یک فرد زن ولو در مورد جهاد واجب باشد؛ نظر

امام علیه‌السلام است ما نمی‌دانیم الان در یک مورد خاص نسبت به او امام علیه‌السلام حکم خاص به خودش را می‌کند. چطور این که در موضوعات مختلف تفاوت پیدا می‌کند، همین طور نسبت به اشخاص هم تفاوت پیدا می‌کند خصوصیات هم تفاوت پیدا می‌کند.

این را دقت بفرمائید برای فقهای که در این جا هستند و مجتهدین؛ این مساله خیلی بدرد می‌خورد، وقتی که شما می‌خواهید به روایات مراجعه کنید در تعارضی که در روایات می‌بینید فوراً نگویند این روایات محمول بر قضایای حقیقه است و این به ملاحظه جهات سندی مورد تعارض قرار گرفته است، بسیاری از این مسائل و روایاتی که از ائمه علیهم‌السلام آمده قضایای شخصی بوده، شخص آمده از امام علیه‌السلام رفته یک مساله را سوال کرده یک خصوصیات و شرایطی خودش داشته و آن شرایط را در روایت ذکر نکرده و برای ما مجهول است امام علیه‌السلام هم عالم بالغیب است و غیر از عالم بالغیب او دارد با او صحبت می‌کند و برایش شرح می‌دهد، آقا دونفر می‌آیند پیش آدم یک مساله را می‌پرسند آدم به این یک جور می‌گوید به او جور دیگر می‌گوید فرق می‌کند آن یک شرایطی دارد این یک شرایطی دارد او یک قسمی دارد این یک قسمی دارد.

امام علیه‌السلام این روایت را بر اساس قضیه شخصی به او القا می‌کند او می‌رود این روایت را پخش می‌کند و پخش که کرد می‌شود قضیه حقیقه، آن حقیقه شد این هم حقیقه با هم دیگر تعارض چکار کنیم؟ خذ بمخالف العامه... در حالی که اصلاً این‌ها را هیچ کدام نمی‌خواهد ملاک در اصل حکم همان قضیه حقیقه است، این مامور بر قضیه شخصی بوده و این نباید می‌رفت و می‌گفت، در بسیاری از موارد و احادیث و باب تعارضات که ما داریم یکی از اشکالاتی که در این قضیه وجود دارد خلط بین قضایای شخصی است که به عنوان قضایای حقیقه در روایات مطرح شده است.

تلمیذ: ممکن است این قضایای شخصی باز برگردند به اصول چون در روایت داریم علینا بالغاء الاصول

وعلیکم بالتفریع

استاد: خب آن را برای شما فرمودند آن را که خودشان می‌گویند چی؟ به یوسف بن عبدالرحمن می‌فرمودند: علینا بالغاء الاصول وعلیکم بالتفریع این را به یونس گفتند یونس که امام علیه‌السلام نیست امام علیه‌السلام بگوید تو در احکامات به قضایای شخصی مراجعه کن امام صادق می‌توانست یک چنین حرفی را بزند؟

تلمیذ: از قضایای شخصی نمی‌توانیم اختیار قاعده کلی بکنیم؟

استاد: اگر کسی می‌تواند در یک واقعه‌ای که آمده به طرف حضرت گفتند که خمس به این موارد تعلق می‌گیرد حالا یک چیزی گفته، حضرت فرموده اند خمس به تو تعلق گرفته من بگویم نه آن هم جزو این است از کجا؟ مگر قضیه مربوط به او است، ده تا روایت داریم که این است حضرت هم آن را ذکر نکردند حالا

یک شخصی پیدا می‌شود می‌رود به حضرت می‌گوید من فلان چیز را پیدا کردم می‌گوید یجب علیک تخمیه، این با آنها نمی‌خورد این قضیه شخصی است دیگر، در قضیه شخصی ملاکش علم امام علیه‌السلام است نسبت به تحقق موضوع طبق علم خودش، نه بر اساس تحقق موضوع بلحاظ قضیه حقیقه اگر آن باشد مصداق برای همان است دیگر قضیه شخصی نشد.

بحث در قضیه شخصی که مرحوم نائینی می‌فرماید و درست هم است از این نظر ایشان درست می‌گویند ولی در تعریفش این بساط را درآورده در قضیه حکم قابل تسری از این مکلف به آن مکلف دیگر نیست، این حرف درست و قبول داریم از یک طرف می‌گوید الله علی الناس حج البیت من استطاع فلان فلان از یک طرف به کسی که واجد این شرایط نیست می‌گوید یجب علیک الحج خب این که نمی‌تواند سرایت پیدا کند به مورد دیگر.

از یک طرف می‌گوید نکاح زن باید با اجازه خودش باشد از یک طرف به زینب می‌گوید یجب علیک زواج مع الزید ولو علی رغم عدم رضاک اختلاف پیدا شد و بعد منجر به طلاق شد اگر از زید خوشش می‌آمد و عاشق و معشوق هم دیگر بودند که طلاق پیش نمی‌آمد! از اول می‌گفت این به ما نمی‌خورد من از فلان طایفه هستم و از اشراف ولی این زید این طور نیست این بود قضیه حالا بگوییم که چون پیغمبر علیه‌السلام به زینب طرف درمی‌آید می‌گوید تو هم بلند شو برو این که نمی‌توانید تسری بدهید این قضیه، قضیه شخصی است.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد